

خلاصه جلسه گذشته

محقق خوئی یک از دو مثالی که محقق نائینی بیان کرده بود را مبناءاً رد کرد و گفتکلام ایشان مستلزم دور است زیرا از طرفی امر متوقف بر ملاک است و از طرفی ملاک متوقف بر امر شده است و با از بین رفتن دلالت مطابقی امر، دلالت التزامی بر ملاک هم می‌رود؛ و براساس مبنای محقق خوئی در این مثال ترتب جاری است و اگر مکلفی که مأمور به طهارت ترابه است، معصیت کند و تیمم نکند، بر اساس قول به ترتب، وضوء او صحیح است و صلات او صحیح است. در مثال دوم یک فرض این است که امر دائر بین رفع خبث و رفع حدث است و امر به رفع خبث از باب اینکه بدل ندارد اهم استولی رفع حدث به دلیل اینکه بدل دارد مهم است و مکلف باید مقدار آب موجود را در رفع خبث از ساتر واجب صلات یا رفع خبث از بدن استفاده کند و برای رفع حدث تیمم کند، حال اگر مکلف با آب موجود رفع حدث کرد و طهارت مائیه انجام داد، محقق نائینی می‌فرمود: به دلیل اینکه وضو مقدور نیست ملاک ندارد و ترتب جاری نیست زیرا وقتی ملاک ندارد امر هم ندارد. محقق خوئی فرمودند در این مثال حق با محقق نائینی است ولی نه به دلیل اینکه اینجا ترتب محتاج ملاک است و اینجا ملاک نیست بلکه باید دید در وادی امتثال در دوران امر بین دو امر ضمنی، صغرای تزاحم وجود دارد یا نه؟ اگر مأمور به یک ماهیت اعتباری مانند صلات باشد، صلات یک وجوب نفسی دارد، حال اجزاء و شرائط صلات را یکبار با وجوب غیری تحلیل می‌کنیم از باب وجوب مقدمه واجب، مثلاً قرائت سوره در صلات، از باب قبول مقدمه داخلی، وجوب غیری دارد و در محل نزاع هم هست. پس سوره جز صلات است و از یک طرف مقدمه صلات است و به اعتبار مقدمیت وجوب غیری دارد یا مثلاً رکوع جز صلات است و به اعتبار اینکه جزئیت برای کل صلات دارد وجوب نفسی دارد و به اعتبار اینکه رکوع جزء است و جز مقدمه است و مقدمه هم داخل است، پس وجوب غیری پیدا می‌کند یا مثلاً طهارت ترابیه یا

طهارت مائیه از شرائط صلات است و این ها در ذی المقدمه هستند به عنوان اینکه ذی المقدمه تام الاجزاء و الشرائط است. طرف دیگر شرط، مقدمه تحقق عمل تام الاجزاء و الشرائط است و وجوب گیری دارد. البته اختلافی که در جزء است در شرط نیست زیرا در جز اختلاف است که تصویر جزء به عنوان مقدمه داخلی درست است تا بتوان گفت که وجوب گیری دارد یا صحیح نیست. پس یکبار با این فضا کار می کنیم که یک وجوب نفسی برای کل داریم و یک وجوب غیر برای اجزاء و شرایط داریم در این فضا شیخ انصاری می فرماید وقتی شک کردیم که واجب چند جزء دارد و شک بین اقل و اکثر کردیم، می توان گفت که وجوب ده جزء مسلم است و جزء یازدهم مشکوک است و علم اجمالی به وجوب بین صلات ده جزئی و یازده جزئی وجود دارد، و این علم اجمالی منحل می شود به وجوب ده جزئی که مسلم است و جزء یازدهم که مشکوک است را کنار می گذاریم. مرحوم آخوند می فرمود این انحلال باطل است زیرا مستلزم محال است زیرا وجوب ده جزء یقینی باید برگردد به اینکه وجوب گیری داشته باشد یا وجوب نفسی و این مشکل دارد.^۱ آنجا یک بحثی مطرح شد که بعضی اصولیین مانند محقق خوئی خیلی خوب دنبال کردند و گفتند اگر جزء یا شرط مشکوک را سر فضای وجوب گیری بردید، اشکال مرحوم آخوند وارد است ولی اگر با وجوب گیری کار نکردید و گفتید وجوب نفسی ضمنی دارد اشکال مرحوم آخوند وارد نیست. اگر ذی المقدمه یک وجوب نفسی داشته باشد که به کل صلات تعلق گرفته باشد این کل یک وجوب نفسی استقلالی دارد و هر کدام از اجزاء آن یک وجوب نفسی ضمنی دارد زیرا وجوب نفسی در ضمن کل صلات، بر روی تک تک اجزاء و شرائط داخلی صلات پهن می شود. بنابراین کلام شیخ انصاری درست است که فرمود ده جزء داریم که وجوبش مسلم

^۱. کفایة الأصول (طبع آل البیت) ؛ ص 364. توهم انحلاله إلى العلم بوجوب الأقل تفصيلا و الشك في وجوب الأكثر بدوا ضرورة لزوم الإتيان بالأقل لنفسه شرعا أو لغيره كذلك أو عقلا و معه لا يوجب تنجزه لو كان متعلقا بالأكثر فاسد قطعاً لاستلزام الانحلال المحال بداهة توقف لزوم الأقل فعلا إما لنفسه أو لغيره على تنجز التكليف مطلقا و لو كان متعلقا بالأكثر.

استلکن امر این ده جز دائر است بین اینکه وجوب نفسی استقلالی داشته باشند یا وجوب نفسی ضمنی و جزء یازدهم مشکوک است، پسبرأت جاری می‌کنیم. اجزاء را با همدیگر که نگاه کنیم یک کل می‌شوند که وجوب نفسی استقلالی دارند و هر کدام از اجزا دارای یک وجوب نفسی ضمنی هستند و در این فضا توانست از مرحوم شیخ دفاع کند.

در بحث مقدمه واجب ما درباره این بحث کردیم. محقق خوئی گفت سراغ وجوب غیری و لزوم غیری نروید که مرحوم آخوند اشکال کند انحلال مستلزم محال است، بلکه بگوید کل صلات وجوب نفسی دارد و ده جزء از باب وجوب نفسی ضمنی یا استقلالی مسلم است و جزء یازدهم مشکوک است، زیرا انحلال نیاز به وجوب شرعی ندارد، بلکه لزوم عقلی کفایت می‌کند.

محقق خوئی در اینجا می‌فرماید: آیا وقتی امر دائر بین دو وجوب ضمنی باشد، مسأله تراحم درست است؟ در ما نحن فیه که دو وجوب ضمنی مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند، آیا این صغرای تراحم می‌شود که بتوان گفت آن که بدل دارد مهم است، و آن که بدل ندارد اهم است. یک وجوب ضمنی، وجوب رفع خبث است و یک وجوب ضمنی، وجوب رفع حدث است. اینجا اصلانی توان گفت اینها دو وجوب هستند که مقابل یکدیگر قرار دارند که هر دو در ضمن کل صلات هستند و اگر بتوان تصویر وجوب کرد، باز مشکلی ندارد.

محقق نائینی تراحم بین دو وجوب ضمنی را تصویر کرده است و یکی را اهم و دیگری را مهم گرفته است و فرموده است اگر مکلف اهم را معصیت کند مهم ترتبی درست می‌شود ولی محقق خوئی می‌گوید صغرای تراحم را در وجوب ضمنی نمی‌توان تصویر کرد، زیرا اگر جزئی که وجوب استقلالی نداشت مقدور مکلف نبود اصل تکلیف سقوط می‌کند. وقتی یک جزئی یا شرطی مقدور نباشد فرقی ندارد، مکلف می‌داند که یکی از اینها رانمی‌تواند انجام

بدهد پس وجوب استقلالی ندارد و لذا تراحمی وجود ندارد و اصلا صغرای تراحم شکل نمی‌گیرد، زیرا خود وجوب نفسی استقلالی هم ساقط شده است.

محقق خوئی بعد می‌فرماید: یک اصل دومی در بعضی واجبات مثل صلات داریم که می‌گوید: «الصلاة لا تسقط بحال» و این اصل دوم خصوص تکلیف را در صلات درست می‌کند و این اصل ثانوی وجوب دیگری را درست کرده است که مشخص نیست برای دلیل رفع حدث آمده است یا دلیل رفع خبث. و اینجا تعارض شکل می‌گیرد زیرا دلیل رفع خبث می‌گوید من هستم و دلیل رفع حدث هم می‌گوید من هستم. دلیل ثانوی وارد شده است و نمی‌دانیم شارع برای کدام جعل جزئیت و شرطیت کرده است و لذا اینجا مسأله تراحم نیست بلکه تعارض است و تراحم در وجوب‌های نفسی استقلالی جاری است، و اصلا در اینجا دو تکلیف به این مجموعه تعلق نگرفته است تا طولیت داشته باشند و مثل مثال قبلی شوند که می‌گفتیم مکلف مامور به طهارت ترابیه هست و اگر معصیت کرد مکلف به طهارت مائیه شوید بلکه در این مثال و موارد مشابه این مثال، مصداق تراحم نیست تا کلام میرزا نائینی شکل بگیرد و ترتب درست شود.^۲

محقق خوئی می‌فرماید: حق با محقق نائینی است و ترتب جاری نیست ولی نه از باب اینکه مقید به قدرت شرعی است بلکه از باب اینکه صغرای تعارض است و این تعارض در جایی لازم می‌آید که یک تکلیف داشته باشیم. البته

۲. سوال:

جواب: اگر اصل تکلیف ساقط نشده باشد با حیث تقییدی جدا می‌کند، لکن محقق خوئی می‌گوید تکلیف داشتیم که به دلیل نداشتن قدرت بر همه اجزاء و شرائط ساقط شد و بعد باید تکلیف دیگری بی‌اید و شک می‌کنیم که در مرحله جعل، تکلیف جعل برای طهارت از خبث شده است یا جعل شرطی برای طهارت از حدث شده است. شک شما به مرحله جعل رفت نه امتثال و فرق تعارض و تراحم همین بود که اگر شما در مرحله جعل هستید تعارض است و هر وقت در مرحله امتثال هستید تراحم است.

یک راه حل داریم که مشکل ترتب را حل کنیم و آن اینکه ترتب را سر استحباب نفسی طهارت از حدث جاری کنیم نه سر وجوب ضمنی که از وجوب کل آمده است. یک طهارت مائیه داریم که استحباب نفسی دارد و دلیل استحباب نفسی هم اطلاق دارد، استحباب نفسی وضو و غسل و تیمم^۳ ربطی به وجوب ضمنی ندارد که ساقط شده است، بلکه طهارت مستقلی است که اطلاق دارد و در فضای مزاحمت با طهارت از خبث که اهم است اگر کسی طهارت از خبث را معصیت کرد نمی داند که اطلاق طهارت مائیه باقی است یا نه، در نتیجه اطلاق مهم مقید به عصیان اهم می شود و می توان با تمسک به استحباب نفسی طهارت مائیه، ترتب را درست کرد. و لذا در عروه فتوا به صحت طهارت مائیه هم در دوران امر بین رفع حدث و خبث و هم در دوران امر بین تیمم و وضوء دادیم.

نقد فرمایش محقق خوئی

از آخر کلمات محقق خوئی را بررسی می کنیم.

نکته اول: کلام اخیر شما که فرمودید به طهارت مائیه از باب استحباب نفسی عمل می کنیم، به این معنا است که باید در لسان دلیل با فرض قبول وجوب ضمنی، ملتزم شویم که این استحباب نفسی، برای صلات شرطیت دارد یعنی اگر کلام محقق خوئی که فرمود وجوبات ضمنی ساقط می شوند و فضای بحث، فضای تعارض است صحیح باشد، پس در واقع شک در جعل داریم یعنی نمی دانیم شارع برای این صلات جعل شرطیت طهارت مائیه کرده است یا نه؟ اگر استدلال ایشان بر اسقاط وجوب نفسی درست باشد و لازم باشد با دلیل دیگری صلات را واجب کنیم، نمی دانیم که در این صلات، طهارت حدثی یا طهارت خبثی شرط هستند یا نه، زیرا ایشان گفتند در اینجا تعارض است و

۳. درباره تیمم مبنائی است که استحباب نفسی دارد یا ندارد.

تعارض یعنی جعل مشخص نیست، اگر مشخص نیست که چه چیزی جعل شده است، پس ولو استحباب نفسی وضو سر جای خود باشد ولی اگر این طهارت شرط نماز نباشد، مشکل را نمی‌تواند حل کند. اگر استحباب نفسی داشتیم و ترتب درست شد این که شرط نماز را مشخص نمی‌کند.

نکته دوم: در همین بحث، آن کلام محقق نائینی را باید جواب بدهید که اگر طهارت مشروط به قدرتی شود که در ملاک دخیل است لذا امر ندارد ولو امر ترتبی، به خاطر مفقود بودن ملاک، آیا نمی‌توان این را دلیل رفع ید از جعل بگیرد. پس اگر مشکل نبود مناظ و ملاک حل نشود، ترتب استحباب نفسی وضو فایده ندارد زیرا چنین وضویی به عنوان مقدمه برای نماز، بی ملاک است. اگر محقق خوئی راه حل محقق نائینی را قبول کند ما کلام نائینی را درست کرده و مشکل ایشان در جعل را درست می‌کنیم یعنی راه حل برون رفت از مشکل جعل، دقیقاً کلام محقق نائینی است. به این بیان که وقتی وجوب نفسی استقلالی ساقط شد و وجوب دیگری آمد مشخص نیست چه چیزی جعل شده است، آیا شارع از اطلاق شرطیت طهارت حدی دست کشیده است یا از اطلاق شرطیت طهارت خبثی، معلوم نیست که شارع برای کدام وجوب ضمنی جعل کرده است. محقق نائینی می‌فرماید شرطی که قدرت شرعی درون آن اخذ شده، عند العجز شارع دست از آن بر می‌دارد و آن شرطی که قدرت شرعی درون آن اخذ نشده است دلیل ندارد که شارع دست بر دارد، یعنی کلام میرزا حتی اگر شما صغرا را روی صغرای جعل هم ببرید، عند دوران بین رفع ید از شرطیت خبث یا رفع ید از شرطیت حدث می‌تواند مرجح باشد به خاطر نکته دخالت قدرت در ملاک و اینکه جعل فرع ملاک است و اگر ملاک نباشد جعل نیست.

پس به طور خلاصه سه نکته به کلام محقق خوئی وارد است:

اول اگر در مرحله جعل تعارض باشد، استحباب نفسی وضو و ترتب مشکل را حل نمی‌کند زیرا شرطیت وضو و اینکه نماز با وضو درست است را ثابت نمی‌کند، زیرا معلوم نیست که شارع جعل شرطیت کرده باشد.

دوم: ترتب چون مناط ندارد پس اشکال ناینی باقی است و قدرت شرعی را محقق ناین شرط کرده و عند العجز بی ملکا کرده سات

سه: اگر ما باشیم و کلام میرزا می توان در مرحله جهل مشکل را با میزرا حل کرد و قبول کنیم که مساله مساله تعارض است و تزامم ینسبت ولی کلام میرا این است که قدرتی که در لسان دلیل است دخیلی در ملاک است اگر ملاک رفت جعل می رود.

اشکال مبنایی به کلام محقق خوئی

لکن ما اصل وجوب ضمنی را قبول نداریم. و نکاتی که راجع به کلام محقق خوئی داشتیم در فضای قبول وجوب ضمنی بود. بر اساس مبنای ما در جامع، اگر جامع امر بسیط وحدانی باشد، نمی توان قائل به تعدد امر شد و این نکته ای بود که قبلا در بحث اجزاء بیان کردیم، یعنی یک امر اضطراری وجود داشته باشد که طهارت ترابیه را شرط کرده باشد و یک امر اختیاری باشد که درونش طهارت ترابیه باشد و یک امر به کل داشته باشیم که درونش رفع حدث یا رفع خبث است. اگر کسی جامع را امر بسیط وجدانی دانست، صلاتی که وجوب به آن تعلق گرفته است یک امر بسیط است و لذا امری به صلات و کل تعلق گرفته است تقسیم به وجوبات مختلف نمی شود تا اینکه وجوب ضمنی داشته باشیم. اگر اصل وجوب ضمنی دچار مشکل شود و ما بر اساس مسلک مختار خود در جامع بخواهیم با این امر وحدانی بسیط کار کنیم و منحل به وجوبات ضمنی متعدد نشود، تا بتوان گفت یک وجوب مشترک بین

نفسی استقلالی یا نفسی ضمنی است، اصل این تحلیل محقق خوئی ممکن است مشکل پیدا کند، لذا بر اساس تحلیل محقق خوئی ماحصل کلام ایشان این است که اگر امر اول صلات افتاد، امر دومی که وجود دارد ماموریه دیگری است و صلات نیستند حالیکه این مطلب با ظاهر دلیلی که می‌گوید «الصلات لا تسقط بحال» سازگاری ندارد به عبارت دیگر لازمه حرف محقق خوئی این است وجوبی به صلات تعلق گرفته بود، افتاده است و یک وجوب دیگر با ماموریه دیگری آمده است و حال اینکه دلیل این را نمی‌گوید. فضای ذهنی ایشان این است که مرکب جامع است و با عوض شدن اجزاء و شرایط مرکب عوض می‌شود و امر متعدد می‌شود، لذا کلام محقق خوئی در اصل مبناء مشکل دارد. تعبیری که ایشان دارد که «مع العجز عن الاتیان بها جامعة للشرائط كما فی المثال یسقط الأمر رأساً، فان الأمر بالمجموع تکلیف بما لا یطاق، و وجوب الباقي یحتاج إلى دلیل، خرجنا عن ذلك فی باب الصلاة بما دل علی عدم سقوط الأمر بها بحال، وعلیه فیقع التعارض بین إطلاق دلیل شرطیة الوضوء و إطلاق دلیل شرطیة طهارة الثوب.»^۴ به این معنا است که وجوب اولی که به صلات تعلق گرفته بود ساقط شده است، وجوب دوم هم چیز دیگری است که اجزاء و شرایط اولی را ندارد. در حالیکه دلیل «الصلات لا تسقط بحال» این را نمی‌گوید، بلکه ظاهر دلیل این است که با این جزء یا بدون این جز صلات است و لذا وجوب اول سر جای خودش است و اگر این طور شد تعارض شکل نمی‌گیرد بلکه راه باز می‌شود برای اینکه تراحم باشد مخصوصاً اگر خطاب قانونی باشد.

سه نکته اول علی المبنی بود که ما قائل به وجوب ضمنی و تعدد امرها باشیم ولی اگر این را قبول نکنیم بحث تعارض لازم نمی‌آید. فعلاً با ادبیات محقق نائینیکه اصل وجوب ضمنی را منکر نیست بلکه اصل وجوب ضمنی را پذیرفته است اشکالاتی را به محقق خوئی بیان کردیم و اختلافی بین این دو محقق در تعارض و تراحم پیدا می‌شود.

4. مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي) ؛ ج 2 ؛ ص 434.